

به نام یگانه بی همتا

عنوان کرسی ترویجی:

« بررسی تحول اسطوره بر پایه دگرگونی شخصیت‌های برجسته اساطیری از دوره باستان تا عصر

شاهنامه»

(تاریخ برگزاری: سه شنبه ۱۰ اسفند ماه ۱۳۹۴، ساعت ۸ تا ۱۰ صبح، تالار اندیشه)

ناقدان: سرکار خانم دکتر پژوهنده، جناب آقای دکتر فولادی

مدیر جلسه: خانم دکتر ساطع

لقد كان في قصصهم عبرة لاولي الالباب (سورة يوسف، آية ۱۱۱)

«و در قصه‌های آنان عبرتی برای صاحبان خرد است»

به نام خداوند جان و خرد	کزین برتر اندیشه برنگذرد
خداوند گردنده خورشید و ماه	روان را به نیکی نماینده راه
یکی نامه بود از گه باستان	فراوان بدو اندرون داستان
چو از نامه این داستان‌ها بسی	همی خواند خواننده بر هر کسی
تو این را دروغ و فسانه مخوان	به یکسان روشن زمانه مدان
جهان دل نهاده بدین داستان	همان بخردان نیز و هم راستان

با اهدای سلام و عرض ادب خدمت حضار گرامی. در آغاز سخن وظیفه‌ای شیرین در خود احساس می‌کنم که خوشامد بگویم و ادای احترام کنم به حضور یکایک اساتید، دوستان و سروران گرامی مخصوصاً سرکار خانم دکتر ساطع مدیریت محترم آموزشی و پژوهشی دانشگاه و خانم دکتر صادقی که نشست حاضر به تشویق و با همت این دوستان برپا شده است، استاد جناب آقای دکتر فولادی و استاد سرکار خانم دکتر پژوهنده که بر ما منت گذاشته و قبول زحمت فرموده و داوری این کرسی نظریه پردازی را برعهده گرفته‌اند؛ و همچنین همکاران هیئت علمی و دانشجویان عزیزمان که با حضورشان، به وجهه علمی این جلسه معنا و مفهوم بخشیده‌اند.

مقدمه:

۱. فایده اسطوره

اسطوره از سویی، مانند یک موجود زنده؛ و از سوی دیگر همچون یک نهاد اجتماعی فعال، خاصیت پویایی، زایایی و تغییر و دگرگونی و تحول پذیری را همواره در بطن خود داشته است. اسطوره‌ها چیز مهمی نیستند. اسطوره‌ها، خیالپردازی صرف نبوده، بلکه همواره عناصر پرمعنایی برای بشریت محسوب می‌شده‌اند. اساطیر بسان گنجینه‌ای پربها، گرانقدر و زوال ناپذیر و گاه به شکل و صورت نمادین حفظ شده و به نحوی از انحاء در فرهنگ هر ملتی، پا برجا مانده است و شکوه و جاذبه آن در طی قرون و اعصار از نسلی به نسل دیگر منتقل گشته است. فاخرترین و عالی‌ترین شاهکارهای نظم و نثر در میان آثار ماندگار ادبیات

جهان، آنهایی هستند که متضمن مفاهیم و تلمیحات اساطیری است. اصولاً یکی از نقش‌های مهم و کارکردهای اسطوره در جهان امروز استفاده از آنها در هنر و ادبیات هر قومی است. اسطوره، به مثابه بخش قابل اعتنایی در هر جامعه‌ای و درست مانند هر مقوله فرهنگی دیگر در اجتماعات بشری؛ به مدد تطبیق و سازگاری با شرایط و اقتضائات هر عصر و دوره‌ای، در طی سده‌ها و هزاره‌ها، لباس خویش را عوض کرده و مدام در شکل و صورت و کسوت نوینی درآمده است.

۱-۱. تعریف اسطوره

اسطوره از نظر لغوی کلمه‌ای است معرب و برگرفته از واژه هیستوریای یونانی و به معنای آگاهی، جستجو، قصه و داستان است. برخی از زبان‌های مغرب زمین، در بیان مفهوم این واژه از صورت بازمانده کلمه میتوس یونانی به معنای شرح، خبر و قصه استفاده کرده‌اند. برای نمونه در زبان انگلیسی به آن میث گفته می‌شود. تعریف واژه اسطوره آن گونه که مورد پذیرش همه صاحب‌نظران و در عین حال برای غیر متخصصان نیز قابل درک باشد، کاری دشوار است. اسطوره در هر صورت یک واقعیت فرهنگی است؛ اما به غایت پیچیده.

اسطوره را می‌توان از نظر گاههای مختلف و در عین حال مکمل یکدیگر تعریف و تفسیر کرد. به توافق رسیدن در باره تعریف معینی از اسطوره، بس مشکل و ناممکن می‌نماید؛ زیرا پژوهندگان آن طیف گسترده‌ای از اهالی دانش‌هایی همچون جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی، روانشناسی، مطالعات فرهنگی، هنرها و ادبیات را دربر می‌گیرد و افراد متعلق به هر یک از حوزه‌های گوناگون با طرز نگرش خاص خود تعریفی از اسطوره به دست می‌دهند. اسطوره، بنیان و ریشه نمادین نیازها و آرزوهای ژرف روانی بشر عهد باستان است.

۱-۲. اسطوره، خاطرۀ مقدس ازلی

شخصیت‌های «میث» یا اسطوره و یا بهتر بگوییم «قصص»؛ در بستر قرون و اعصار، جاودانگی و تازگی خود را حفظ کرده و در هر فرهنگی در هر منطقه جغرافیایی از جهان، یک سلسله خاطرات کهن و ازلی مقدس را برای بشریت به ارمغان آورده است. شخصیت‌های میث با زمان مقدس و شگرف بدایت هر چیز مرتبط‌اند. در میث (اسطوره) یا «قصص» روایتی نمونه و مثالی ازلی و مقدس مطرح می‌شود که انسان پاک ساده دل ابتدایی با تقلید کردن از کردارهای قهرمانان اساطیری مقدس در زمان پیراچ و اعتبار نخستین و یا لااقل حتی با روایت کردن و برشمردن و یادکردی از رفتارها و کردار و کنش‌های آن شخصیت‌ها، در سرودهای آیینی خود، باور می‌کرده که با زمان مقدس پیوند یافته و از پلیدی و نقصان و روزمره‌گی‌های عصر و زمانه خویش رها شده است.

۱-۳. فایده مینوی اسطوره

برخواندن و یادکردن آن کردارهای سترگ و قهرمانانه، به زعم بشر ابتدایی سبب آزاد شدن آن قوای مینوی، معنوی و ماورایی و دوباره فعال شدنشان و باعث تأثیرگذاری مطلوب و مثبت در حیات وزندگانی آدمیان و حاصل گشتن سود و رهاورد مینوی برای آنان می‌شده است. در قصص، امری قدسی و حقیقتی پاک نهفته بوده است. از طرفی قاموس هستی نیز همواره در تقابل با ناپاکی و زشتی و پلیدی و ظلمت بوده است و هر آنچه که به فضایی ناپاک تعلق داشته است، اصولاً نمی‌توانسته که در عرصه هستی و آفرینش جای ویژه‌ای را به خود اختصاص دهد؛ مگر به زور و غضب، آنهم به صورت عاریتی و ناپایدار. سرانجام کار گیتی در اساطیر ایران، غلبه و پیروزی نهایی خیر و نیکی و روشنی بر شر و ظلمت و بدی است.

۱-۴. موضوع اسطوره

در عالم اساطیر، از موضوعات مهمی چون به وجود آمدن عناصر و پدیده‌های طبیعی نظیر آسمان، زمین، کوه، آب، گیاه و درخت، باران و امثال آن، سخن به میان می‌آید. در اساطیر، همین عناصر طبیعی به صورت نیروهای ماورایی و فوق طبیعی ظاهر شده که هم با یکدیگر و هم با انسان‌ها ارتباط برقرار می‌کنند و این مسأله در این ادوار ابتدایی، به واقع انعکاسی از روابط اجتماعی عصر شکل‌گیری اساطیر است. این داستان مقدس در میان جوامع ابتدایی حکایت می‌کرده است که چگونه به لطف و برکت کارهای برجسته موجودات مافوق طبیعی، واقعیت‌ها پا به عرصه هستی نهاده‌اند؛ خواه این واقعیت به عظمت پدیده‌ای همچون کیهان باشد و یا جزئی و به کوچکی رویش نوعی از نبات.

۱-۵. نظریه‌ای متفاوت در باره علت وجودی اسطوره: ناآگاهی بشر ابتدایی

درباره چرایی شکل‌گیری اسطوره، مسلماً نظرات دیگری نیز وجود دارد؛ از جمله بنابر یکی از این دیدگاه‌ها، بشر ابتدایی برای تبیین پدیده‌هایی که به علت آنها واقف نبوده‌است، از روی ناآگاهی و ناتوانی به تعبیرات و توجیحات فراطبیعی روی آورده است. این تعریف اسطوره را واکنشی از عدم آگاهی بشر نخستین از علل واقعی حوادث می‌داند: انسان چون از توجیه علمی رویدادهای طبیعی ناآگاه و ناتوان است، پس به پیروی از تخیل خود برای رویدادی طبیعی همچون آتشفشان دلیل و انگیزه می‌تراشد. انسان عهد باستان در توجیه و تفسیر آنچه از پدیده طبیعی آتشفشان و کوه آتشفشانی تجربه می‌نمود، به شکلی ساده آن را بیان می‌کرد. وقوع آتشفشان در یک کوه و فرو ریختن و روان گشتن آن بر دامن دشت، فرسنگ در فرسنگ گدازه‌های سیاه، سرخ و یا زردگون که بر اثر جاری شدن در پیچ و خم صخره‌های کوهستانی و سطح زمین، در چشم مردمان باستان به شکل مار و اژدهای بس عظیمی تجسم می‌یافت که به خشم آمده، می‌توفد و پیچ و تاب می‌خورد و به پیش می‌آید و همه چیز را می‌لرزاند و غرش مهیبی که سر می‌دهد اعلان جنگی است تمام عیار علیه گیتی. او به قصد ویرانی و تباه ساختن آفریدگان است که از فراز کوه به سوی دشت راه خود را در پیش می‌گیرد و در مسیر حرکت خود همه مخلوقات را نیست و نابود می‌کند: پرندگان از تَف دَم او بر فراز آن، نمی‌توانستند پرواز کنند، او، رمه‌ها، گله‌های گاو و گوسفند و حیوانات وحشی و اهلی و انواع گیاهان و درختان و آدمیان و مأوایشان و خلاصه هر چه را سر راه خود می‌دید نیست و نابود می‌کرد. به زعم انسان عهد باستان، هر جنبه‌ای که حرکت می‌کرد، لاجرم زنده بود مسکن این هیولای بزرگ بد ذات، این اژدهای خوفناک پیچ و تاب خورنده، بر فراز کوه و یا دره‌ها بوده است. فعالیت کوه آتشفشان معمولاً چند روز ادامه می‌یابد و سپس از جوش و خروش باز می‌ایستد. لرزش زمین رفته رفته پایان می‌گیرد. گدازه‌های جاری بر سطح زمین به تدریج سرد و خاموش می‌شوند.

انسان عهد باستان که شاهد چنین واقعه‌ای بود، ساده دلانه می‌پنداشت که مرگ آن اژدهای عظیم الجثه بی‌شک به دست یک پهلوان آرمانی اژدرکش بوده است.

اژی‌دهاک یا اژدهای اساطیری بسیار عظیم‌الجثه بود. هریک از دندانهایش به درازای ستونی و دو چشمش که آتش از آنها می‌جهید، به بزرگی گردونه‌ای بوده. آن اژدها مردمان، گیاهان و جانوران را از فاصله یک فرسنگی با نفس خویش می‌کشیده است. او با دَم خویش حتی عقاب را از فراز آسمان به پایین فرو می‌کشیده است. آواز او در دشت‌ها و غارها می‌توفید. گرشاسب پهلوان سترگ اژدرکش در ادبیات ایران باستان، بامدادان از دَم او تاختن آغاز می‌کند و شامگاه به سرش می‌رسد. آنگاه با گرز گران سرش می‌کوبد. وقتی آن اژدر سهمگین کشته می‌شود؛ آن اژدر سه کله سه پوزه شش چشم دارای هزار گونه چالاک و نیرنگ، آنگاه هنوز هم مردم در لابلای دندانهایش آویخته بودند...

درباره اسطوره‌های شاهنامه، از دیدگاه‌ها و ابعاد مختلف می‌توان سخن گفت. یکی از رویکردها هم آن است که با نگاهی به چگونگی و چند و چون تحول هر یک از اساطیر مختلف شاهنامه، به تفکیک و با دقت، اصل و ریشه و لایه‌های زیرین آن شخصیت‌ها را بررسی کنیم و ببینیم که هر یک از آنان در آغاز از چه خصوصیات بر خوردار بوده‌اند، چه ویژگی‌ها و صفاتی داشته‌اند و کردارهای آن‌ها چه بوده است؟

۱-۶. پیشینه تحقیق

البته در زمینه پژوهش در ریشه‌های اساطیری شخصیت‌های شاهنامه تا کنون تحقیقات زیادی به عمل آمده است و هر یک افق‌های تازه‌ای را در زمینه شناخت آبخورها و اصل بن‌مایه‌ها و مضامین واقعی این اساطیر، فراروی پژوهشگر شاهنامه قرار داده است. در این میان در درجه اول می‌توان به پژوهش‌های محققان ایرانی و در رأس آنها به تحقیقات عالمانه شادروان دکتر مهرداد بهار؛ به مقاله "درباره اساطیر ایران" در یکی از مجموعه مقالات این استاد با عنوان "جستاری چند در فرهنگ ایران" و همچنین آثار دیگر او مانند «پژوهشی در اساطیر ایران» و «از اسطوره تا تاریخ» اشاره کرد. به نظر می‌رسد آثار مهرداد بهار به عنوان سرمشقی برای پژوهش‌های مشابه بعدی دیگران، الهام بخش بوده است و هر یک از پژوهشگرانی که تا بحال در این زمینه مطلبی نوشته‌اند، عمدتاً به بسط و گسترش دیدگاه‌های او پرداخته‌اند. در این باب مقالات شادروان دکتر بهمن سرکاراتی با عنوان «رستم یک شخصیت تاریخی یا اسطوره‌ای» و «بنیان اساطیری حماسه ملی ایران» در تحلیل اسطوره‌های کهن، قابل توجه است. تحقیق جامع دیگر در این زمینه، کتاب «حماسه سرایی در ایران» مرحوم استاد دکتر ذبیح الله صفا از بهترین آثاری است که مؤلف در آن، شخصیت‌های حماسی و حماسه‌های منظوم و منثور را معرفی و بررسی کرده است. مجموعه مقالات استاد جلال خالقی مطلق در کتابی با عنوان «گل رنج‌های کهن» نکاتی درباره تنوع و تغییر شکل اساطیر مشترک در سرزمین‌ها و مناطق جغرافیایی مختلف دارد. کریستن سن دانمارکی در کتاب کیانیان خود که مرحوم صفا آن را به فارسی ترجمه کرده، درباره پادشاهان سلسله کیانیان در گاتها و یشت‌های اوستا و راه یافتن آنها به شاهنامه فردوسی تحقیق نموده است. «آفرینش زیانکار در اساطیر ایرانی»، و همچنین بررسی دقیقی از اسطوره جمشید در کتاب دیگر کریستن سن با عنوان «نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار» با ترجمه شادروان دکتر تفضلی و خانم دکتر آموزگار آمده است. شاهنامه شناسانی چون نولدکه در «حماسه ملی ایران» به تحلیل روایات و منابع شاهنامه پرداخته است. وست در سلسله کتاب‌های مقدس شرق برخی از متون فارسی میانه همچون بندهشن، دینکرد هفتم، مینوی خرد را به انگلیسی ترجمه کرده و گاه نیز در پاورقی صفحات این کتاب‌ها تحلیل‌هایی ارائه کرده است. اساتید و متخصصان فرهنگ و زبان‌های باستانی ایران، با بررسی آثار مختلف اوستایی و فارسی میانه، علاوه بر تدوین شروح علمی بر آنها، مسائل و نکته‌های ضروری را نیز که در اسطوره شناسی و یا بررسی چگونگی تحول اساطیر حائز اهمیت بوده، روشن ساخته‌اند؛ با توجه به این نکته مهم که اصل متون اوستایی و پهلوی از منابع دست اول در تاریخ اساطیری ایران به شمار می‌روند. از آن جمله می‌توان به شرح و قرائت وزیدگی‌های زادسپرم و دینکرد هفتم از استاد دکتر محمدتقی راشد محصل و روایت پهلوی از استاد خانم دکتر میرفخرایی، اشاره کرد. مقاله ارزشمند دکتر سجاد آیدنلو با عنوان «ارتباط اسطوره و حماسه بر پایه شاهنامه و منابع ایرانی» برای تحلیل نمودن اسطوره‌ها، نیز در این زمینه قابل توجه است.

۲. فرضیه: اسطوره‌های ایرانی در بستر زمان از دوره باستان تا عصر حماسه‌ها و شاهنامه‌ها، تغییر و تحولات چشمگیری را پشت سر گذاشته‌اند. همه بنیان‌هایی که بر اساس آنها، این نیروهای ماورایی و شخصیت‌ها اساطیری دگرگون شده و در گذار از عهد

باستان به عصر حماسه‌ها به شاهان و پهلوانان و سایر قهرمانان شاهنامه، تبدیل گشته‌اند؛ یکسان نبوده و از الگوی واحدی نیز پیروی نکرده است و می‌توان آنها را از نقطه نظرهای گوناگون، مورد بررسی و تحلیل قرار داد.

۲-۱. روند دگردیسی برخی از شخصیت‌های اسطوره‌ای را:

۲-۱-۱. باید با توجه به متن‌های باستانی اوستا و فارسی میانه (پهلوی) جایگاه شخصیت‌های اساطیری ایران باستان و برابر نهاده‌های آنها را در شاهنامه جستجو کرد. سابقه برجسته‌ترین اساطیر ایرانی در این گروه، به عقاید و باورهای کهن در میان قبایل هندو ایرانی باستان در اعصار ماقبل تاریخ می‌رسد. به عنوان نمونه، جمشید، ضحاک، فریدون و کیکاووس جزو این دسته‌اند. به عنوان نمونه «جمشید» (۱) را مختصراً بررسی می‌کنیم.

۲. ۱. ۱. جمشید

این شخصیت در اساطیر کهن هندو ایرانی دارای سرشت ایزدینه و ماورایی بوده است؛ اما بعدها در عصر حماسه ایران این ویژگی او رنگ باخته؛ تا جایی که سرانجام در شاهنامه حداکثر به یک شه‌ریار پر فرّه زمینی تبدیل شده است.

جمشید پیشدادی (کسی که قانونش پیش از همه در گیتی روا بوده است) در ادبیات ایران باستان، پسر و یونگهان است. او از فرهمندترین زادگان بشری است. جمشید هور چهر (= خورشید دیدار) است. او دارای رمه خوب است. او به لطف اهورامزدا از آنچنان سلطنت آرمانی و بی‌ظنری برخوردار است که در آن نه سرماست و نه گرما و نه زرمان و نه رشک دیو داده. آب و گیاه خشک ناشدنی‌اند. در عصر طلایی شه‌ریاری او آدمیان نامیراند و خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها تمام ناشدنی. پدر و پسر هر دو به سان جوانان پانزده ساله با هم می‌گردند؛ همچنین گوسفندان تلف نشدنی و خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها تباہ نشدنی. بنا بر اساطیر ایران نخستین موجودی که با اهورامزدا هم‌پرسگی و هم‌سخنی می‌کند و شه‌ریاری بر زمین را از اهورا مزدا می‌پذیرد، جم است. او دارای سلطنت هزار ساله است. در سر هر سیصد سال از شه‌ریاری او، زمین از مردمان و گیاهان و سگان و مرغکان و چارپایان خرد و بزرگ و آتشان سرخ سوزان آنچنان پُر می‌شود که هیچیک از این موجودات برای ادامه زندگی جای نمی‌یابند. آنگاه جم به فرمان اهورامزدا زمین را سه بار (در سر هر سیصد سال یک بار) گسترش می‌دهد و بزرگتر می‌کند. جم با دو ابزار؛ یعنی نیزه زرین و عصای زرنشان از این اقتدار برخوردار می‌شود که سطح زمین را ساییده و سپندارمذ امشاسپند بانوی نگاهبان زمین را مخاطب قرار داده و از او می‌خواهد که دامن بگشاید و گسترده شود تا آنکه موجودات گیتی بتوانند بنا بر میل خویش آنگونه که بخواهند، بر روی زمین آمد و شد کنند. بنا بر وندیداد ۲، در کنار رود دایتییای اساطیری نیک اهورامزدا و مینوگان دیگر با جمشید انجمن می‌سازند و او مأموریت پیدا می‌کند تا وری (= پناهگاه) بسازد. آنگاه او از هر موجودی جفتی را برمی‌گیرد و به میان آن ور عریض و طویل می‌برد؛ از گیاهان خوشبوترین و خوردنی‌ترین، از میان آدمیان نژاده‌ترین و بی‌نقص‌ترین، از خوراکی‌ها فاسد نشدنی‌ترین، از حیوانات مفیدترین و بی‌نقص‌ترین. او همه را به درون این ور هدایت می‌کند تا پایان دوره سرما و یخبندانی که دیو ملکوسان در پایان جهان ایجاد می‌کند، این موجودات گیتی در آنجا، در ور جم‌کرد (= پناهگاهی که جم آن را ساخته است) بمانند تا به یکباره دچار زوال و نیستی نشوند.

یم (یمه، جم) در ادبیات هند باستان یکی از نیروهای ماورایی اساطیر آریایی است؛ با اقتدار بسیار که کارهای مافوق بشری زیادی از او برمی‌آید. مثلاً در یکی از متون ادبیات هند باستان، این شخصیت اساطیری یعنی یمه پسر ویوسوت دارای انجمن سرای وسیعی است که به درخشندگی زر پرداخت شده است و به تابندگی خورشید. آنجا نه بسیار سرد است و نه بسیار گرم. نه اندوه است، نه گرسنگی و تشنگی. نه ناتوانی. نه سالخوردگی. نه خستگی. هیچ چیز ناخوشایندی در آن وجود ندارد؛ بلکه همه

خوشی‌ها و چیزهای لذت بخش آرزو کردنی، آسمانی یا زمینی در آنجا هست. خوردنی‌های شیرین و پرآب، غذاهای لذیذ و دلخواه و آشامیدنی‌های گوارا. حلقه‌های گل در آن انجمن سرای جم، دلپذیرترین عطرها را دارند. درختانی که پیرامون آنجا بیدند هر نوع میوه که بخواهند می‌دهد. در آن سرا فرزندان مقدس، شاهوار منتظر قدوم یم پسر ویوسونت هستند و او را می‌ستایند. این فرزندان صلح جو و پاک، سخنانشان راستین است. جامه‌هایشان بی‌آلایش و پاکیزه؛ اما آراسته به گل. اینان مزین به اعمال مقدس خویش‌اند و همگی برخوردار از زیبایی آسمانی و دارای خرد بسیار. در یکی دیگر از متون هند باستان، یم در کنار درختی که دارای شاخ و برگ‌های زیباست و نی نواخته می‌شود و آوازهای روحانی از هر سو شنیده می‌شود، یم توسط خنیاگران آسمانی ستایش می‌شود. در اساطیر هند ارواح کسانی که می‌میرند در عالم برین جایگاه یم برده می‌شوند.

در شاهنامه اینگونه کردارهای سترگ جمشید انعکاس نیافته؛ بلکه به نظر می‌رسد که هر قدر از دوره کهن به عصر فردوسی نزدیکتر می‌شویم جنبه مردمانگی و خردباورانه‌تر شدن او بیشتر شده و در ازای آن از جنبه‌های ماورایی او کاسته می‌گردد. اسطوره جم تا عصر شاهنامه بر اثر علل و عوامل مختلفی مراحل گوناگونی از تحولات چشمگیر را تجربه کرده است. باید گفت که شاهنامه و منابع و مآخذ آن؛ و همچنین سایر متون مشابه در عصر حماسه‌ها تا قرن‌های چهارم و پنجم هجری، بیش از آنکه به سنتهای مبلور در ادبیات مزدیسنا و متون ادبیات ایران باستان وفادار باشند، عمدتاً به آن دسته از داستان‌ها و حماسه‌های شفاهی پس از عصر اوستا وابسته‌اند و تغییر شکل اسطوره‌ها اساساً به آن دوره باز می‌گردد. در آن داستان‌های شفاهی که گوسانان و نقالان نسل اندر نسل آن را بازگو می‌کرده‌اند و در هر روایت مجددی که از اسطوره به عمل می‌آمده، بنابر مقتضیات زمان شاخ و برگ‌هایی هم بدان افزوده و یا از آن فرو کاسته می‌شده است و این ویرایش‌ها و پیرایش‌ها همچنان ادامه داشته است. بر اثر پدیده اسطوره پیرایی، نخست جنبه مینوی و صبغه ماورایی جمشید از او ستانده می‌شود و او به صورت یک شاه زمینی درمی‌آید. این تحولات مکرر تا عهد اسلامی و دوره سبک خراسانی که ما در آن استیلای زبان و بیان حماسی را در ادبیات می‌بینیم، همچنان ادامه داشته است.

در دوره اسلامی خطوط و زبانهای کهن و باستانی ایران مانند اوستایی و پهلوی، دیگر، فقط به حوزه دینی زردشتیان محدود و منحصر می‌شد و لزوماً همه نویسندگان تواریخ عهد اسلامی قادر به خواندن و استفاده از این خطوط و زبانها نبوده‌اند؛ پس طبعاً قادر به دریافت مستقیم محتوای میراث مکتوب باستانی و آگاهی از محتوا و مضامین آن متن‌ها نبوده‌اند و بطور استقرایی و عینی نمی‌توانسته‌اند این متون را که به خط و زبانهای باستانی بوده است، بررسی کنند. شاید اصیل‌ترین منبع این مورخان، خدای نامه بوده است که ابن مقفع آن را در قرن دوم هجری از پهلوی به عربی ترجمه کرده بود. بر اثر شهرت و رواج ترجمه عربی ابن مقفع، بعدها اصل کتاب خداینامه پهلوی از میان رفت. از آن ترجمه عربی هم نسخه‌های متعددی برداشته شد. بر اثر بی‌مبالاتی نسخه نویسان، خطاها، نقصان‌ها و زیادت‌هایی هم در دوره‌های بعد به آن ترجمه‌ای که ابن مقفع آن را در قرن دوم انجام داده بود، راه پیدا می‌کند. از جمله آنکه سرگذشت قهرمانان اساطیری ایران باستان در دوره اسلامی دستخوش آمیختگی‌های شگفت‌انگیزی با داستانهای پیامبران بنی‌اسرائیل می‌شود. مثلاً در شاهنامه می‌خوانیم که جمشید به مدد فرّ کیانی خویش آهن را نرم ساخته و از آن کلاهخود و زره و جوشن برمی‌آورد:

به فرّ کیی نرم کرد آهن/ چو خود و زره کرد و چون جوشنا

در حالی که می‌دانیم در ادبیات ایران باستان از کردارهای برجسته او همچون پروراندن و بالاندن گیتی و فراهم آوردن شرایطی که در آن بیماری و مرگ و پیری برای آدمیان نباشد، جوانی پایدار باشد و خوردنی و نوشیدنی و پوشیدنی برای همه فراهم

باشد. چیزها فساد ناپذیر و نکاستنی باشد و زمین بس قابل گسترش؛ تا آنکه مردمان، پندگان و رمه‌ها و چارپایان بیشتری بر روی زمین جای گیرند، اشاره شده؛ اما کمترین اشاره‌ای به نرم کردن آهن و یا خود و زره ساختن توسط جمشید نشده است. در منابع دوره اسلامی و تفاسیر، فنون ذکر شده به داوود نبی(ع) مربوط و منسوب است. در قرآن کریم آمده است: و لقد آتینا داود مَنَّا فضلاً و النَّالَه الحَديد «... و آهن را بر دست او نرم کردیم». (سوره سبا آیه ۱۰). در تفسیر ابوالفتوح رازی آمده که در اخبار هست که آهن را در دست او همچون موم نرم کرده یا چون خمیر کردیم و او را درع کردن (= زره ساختن) بیاموختیم و یا مثلاً در هم آمیختگی وسیع اسطوره جمشید که همه را به یاد مُلک پر احتشام سلیمان نبی(ع) می‌انداخته است. این اختلاط‌ها آنچنان انعکاس گسترده‌ای در ادب فارسی داشته است که به قول فرهنگ غیاث‌اللغات و برهان قاطع اگر هر جا نام جمشید با لفظ خاتم و اسب و تخت و باد و آصف و طیور و ماهی آمده باشد، مراد از جمشید در آنجا سلیمان است و اگر با غیر این الفاظ آمده باشد، منظور جمشید است. برخی از شاهنامه پژوهان برای این گونه اختلاط‌ها و در آمیختگی‌ها دلایلی ذکر می‌کنند؛ از جمله آنکه گفته‌اند از آنجایی که بازگو کردن سرگذشت این قهرمانان اساطیری ایران با آیین کهن مزد یسنا مرتبط بوده است و از طرفی هم قرون نخست هجری دوران پر تعصبی بوده است، یاد کردن از اساطیر ایران نوعی پرداختن به مجوسیات محسوب می‌شده و ناقلاًن میراث کهن اساطیری چاره‌ای جز خلط نمودن و در آمیختن این شخصیتها با پیامبران بنی اسرائیل نداشته‌اند.

۲-۱-۲: صفات و ویژگی‌هایی که برای دسته‌ای دیگر از این قهرمانان اسطوره‌ای، در متن‌های حماسی کهن برشمرده می‌شود، بر یکسان بودن برخی از این قهرمانان با همتایان خود در میان ملل و اقوام دیگر دلالت دارد.

توضیح آنکه هر چند سابقه اسطوره‌ای بسیاری از شخصیت‌های شاهنامه را می‌توان در اساطیر هند باستان جستجو کرد که به لحاظ فرهنگی با ایرانیان دارای اشتراکاتی در زبان و فرهنگ هستند؛ زیرا هر دو قوم متعلق به نژاد هندو اروپایی باستان بوده و اساطیر و ریشه‌زبانی همسان دو قوم، میراث مشترک فرهنگی آنان است؛ اما از سوی دیگر در شاهنامه علاوه بر شخصیت‌های اسطوره‌ای هندو ایرانی، از قهرمانان و اشخاص دیگری همچون سودابه، سیاوش و کیخسرو نیز یاد می‌شود که اصالتاً متعلق به جوامعی است که دارای فرهنگ‌هایی متفاوت از قبایل آریایی بوده و ریشه آنها را باید در اساطیر سرزمین‌های دیگری همچون مصر، بین‌النهرین و فنیقیه جستجو کرد. به عنوان مثال جا به به جایی و دگردیسی شخصیت الهه-مادر بزرگ آب و باروری را که از عالم اساطیر تنزل و در حماسه ایران به صورت سودابه شاهنامه آمده است، می‌توان این گونه تحلیل کرد که در عصر ماقبل تاریخ در وهله نخست، بر اثر پدیده وام‌گیری اسطوره، باورهای مربوط به آن الهه به ماوراءالنهر کشانیده شده است. در وهله بعد در سده‌های واپسین هزاره اول پیش از میلاد که مقارن با زمان شکل‌گیری نهایی داستانهای حماسی ایران در سرزمین آریاهای هندو ایرانی است، در سرزمین ماوراءالنهر و خراسان کهن، الهه بزرگ اساطیر بین‌النهرین و مصر باستان علاوه بر تحولات اجتناب ناپذیری همچون «رنگ باختن صبغه مینوی و ماورایی» و «جابه‌جایی انسان در گاه ایزد» که این اسطوره در گذار از دنیای اساطیر و ظاهر شدنش در حماسه‌ها با آن درگیر شده، بار دیگر نیز مجدداً در جریان تلفیق و هماهنگی با الگوهای مردسالارانه هندو ایرانی کهن و تطبیق با سنت‌های رایج در جامعه پدرشاهی آریاها، در افواه نقالان و گوسانان دربارهای پارتیان اشکانی و کوشانیان، به جایگاه بس فروتری نسبت به مقام پیشین خود، هبوط کرده تا جایی که این شخصیت بطور کلی از جهان خدایان به پایین فرو کشیده شده و با فراموش شدن ریشه و اصل آسمانی او و سپس تحت تأثیر خوارمایه‌انگاری زن، مجدداً دستخوش تغییرات دیگری شده تا آنکه سرانجام در حماسه ایران با پذیرفتن خصوصیات جدیدتری، در یکی از جلوه‌هایش به صورت سودابه شاهنامه درآمده است. از سوی دیگر، شخصیت واحد دُموزی ایزد نباتی مرتبط با الهه بین‌النهرینی نیز در اساطیر ایران بر

اثر عامل شکستگی به دو تن تبدیل شده است: یکی، سیاوش که نقش و خویشکاری او همانند ایزد مقتول نباتی بین النهرینی است و دیگری، کیخسرو که نقش ایزد بازآینده و تجدید حیات کننده سیاوش را دارد. این شخصیت ها، به صورت داستان سیاوش و سودابه و همچنین کیخسرو به شاهنامه ابومنصوری و از آنجا نیز به شاهنامه ارجمند استاد فرزانه طوس راه پیدا می کند.

۲- ۱- ۳. برخی از شخصیت های شاهنامه گویا از تاریخ به جهان اسطوره ها سفر کرده اند. نام رستم، جهان پهلوان و قهرمان بی همال شاهنامه، در هیچ یک از بخش های اوستا نیامده است و در سرتاسر این کتاب، نشانی از او وجود ندارد. آری، نام رستم در اوستا و در هیچیک از آثار متقدم ادبیات مزدیسنا نیامده است زیرا او بی تردید، شخصیتی است که در عصر بعد از اوستا، مطرح شده و متعلق به سرزمین سیستان یعنی منطقه سکاها است. مسلماً بین داستان های زال و رستم که به احتمال زیاد مصداق تاریخی آنان فرمانروایان پارتی- ایرانی سکاها یعنی منطقه سیستان بوده اند، با روایات بس کهن اساطیر زرتشتی و پیشدادیان و کیانیان عصر اوستا و زرتشت نمی توان مناسبت و ارتباطی یافت، به دلیل آنکه تلفیق روایات مذکور با آن داستانها تا قبل از دوره اشکانی امکان پذیر نبوده است، و افسانه های رستم و پهلوانیهای او مقارن با عهد پارتیان اشکانی و کوشانیان که عصر طلایی تدوین حماسه ها است، شکل گرفته و در روایات، مطرح شده است و این رویداد، حد اقل تا تاریخ پیش از ۱۳۵ ق.م. نمی- توانسته باشد؛ و حال آنکه عصر اوستا و زرتشت به ۱۲۰۰ تا ۱۰۰۰ سال پیش از میلاد مسیح می رسد. بنابراین طبیعی است که داستان های رستم جهان پهلوان که متعلق به حماسه های ماوراءالنهر و سیستان و مقارن با سالهای نخست میلاد مسیح در دوره پارتیان اشکانی است، ممکن نبوده به بخش های متقدم و کهن اوستا در یک هزار سال پیش از میلاد مسیح، عقب گرد کرده و به اساطیر پیشدادیان و کیانیان راه پیدا کرده باشد. کلمه رستم را می توان به صورت رَوْتَسْتَخْم باز سازی نمود که آوانگاری ساده ای از یک واژه اوستایی است و خود، در اصل لقبی برای گرشاسب قهرمان اساطیری اوستاست. رستم افسانه ای، شاه - پهلوان آرمانی قوم سکاها است. سکاها اقوامی بیگانه نبوده اند و خود از اقوام آریایی و هندو ایرانی به شمار می آیند و یافته های زبانشناسی باستانی نیز به صراحت این نکته را تأیید می کند؛ زیرا زبان سکایی یکی از شاخه های مهم زبان های ایرانی باستان است؛ زبان سکایی باستان، زبان قوم سکاها بوده و یکی از زبان های دوره ایرانی باستان در کنار فارسی باستان که زبان کتیبه های میخی هخامنشی و زبان ایالت پارس در آن دوره است. سکاها طوایفی ایرانی بوده که بخشی از آنها در شرق دریای خزر و دشت های شمال محل سکونت پارت ها و سُغدیان و بخش دیگری از آنان در مغرب در یای خزر و دشت های شمال دریای سیاه، ساکن بودند و بطور کلی می توان گفت که اقوام سکایی از هزاره اول پیش از میلاد تا هزاره اول پس از میلاد، منطقه وسیعی از کناره های دریای سیاه تا مرز های چین را اشغال کرده بودند و لغاتی از زبان آنها، حتی در زبانهای دیگر مانند لاتینی و یونانی هم باقی مانده است و زبان آسی در منطقه قفقاز باز مانده ای از زبان سکایی غربی و زبان ختنی در شمال شرق کاشغر، بازمانده سکایی شرقی است و استرابون، جغرافی دان قرن اول میلادی به شباهت هایی که بین زبان های سکایی، مادی و پارسی باستان وجود دارد، اشاره کرده است. دسته ای از اقوام سکایی بعدها تمدن کوشانی (کُشانی) را به وجود آوردند. این تمدن مهد تلفیق فرهنگ های گوناگون بوده است. اینان که بعدها به سبب در آمیختن و مستحیل شدن در فرهنگ پیشرفته دولت یونانی - ایرانی بلخ و ماوراءالنهر (۲۵۰ سال پیش از میلاد مسیح) و تحت تأثیر آن، از توحش خود فاصله گرفته و تمدن شدند، نظامی را بوجود آوردند که محل جذب آزادانه عناصر فرهنگی و دینی اقوام مختلف بود. اینان مردمانی بازرگان بوده اند و برای آنکه، نظم راههای بازرگانی و تجارت آنان، حفظ شده و هیچگاه بر هم نخورد، از سختگیری های قومی و تعصبات زاید بر آداب و

رسوم آیینی دوری می کرده اند و همین سعه صدر توأم با آرامش آنان، امکان تلفیق فرهنگی و پرورش آزادانه فرهنگ را به مدت سیصد سال، تضمین کرد. در زمان این کوشانیان متمدن، ماوراء النهر به شکوفایی فرهنگی و هنری خود رسید. این فرهنگ، روح تلفیقی داشت. همه راههای تجاری پر رونق میان هند، چین، ایران و روم از بلخ می گذشت. دولت کوشانی قادر به جذب و پیوند همه این فرهنگ ها با فرهنگ غنی ایرانی - یونانی کهن حاکم در منطقه گردید؛ دولتی که در طی دوره ای طولانی مردمانش از صلح و رفاه بهره مند بودند. اینان فارغ از تعصبات توانستند با انواع اندیشه ها و هنرها آشنا شوند. می توان احتمال داد که از قرن اول میلادی با پای گرفتن و تثبیت تمدن کوشانی، بازار ادب و هنر در دربار ایشان رونق یافته و تلفیق روایات مربوط به زال و رستم نیز به مرور زمان، نخست از همین دربارها اندک اندک آغاز گردید و در دوره های بعد، این داستان با عناصر حماسی و اساطیری پیشدادیان و کیانیان در هم آمیخت. در آن دوران شگفت آور و تحسین برانگیز، تلفیق های فرهنگی در اوج خود بود و اساس فرهنگ درخشانی در آن سرزمین بنیان نهاده شد. در دوره های بعد حتی در عهد اسلامی نیز، این سعه صدر نتایج ارزشمندی به بار آورد و زمینه را برای رشد و شکوفایی ادبیات و علوم در آن منطقه هموار ساخت و پدید آمدن شاهکار بس ارجمندی چون شاهنامه استاد فرزانه طوس در خراسان، تنها یکی از ثمرات آن است.

در اوستا، به جای رستم شاهنامه، همه جا سخن از گرشاسب بوده، و از او یاد شده است؛ به عنوان نمونه در یسن نهم اوستا (= هوم) یشت آمده است که گرشاسب بر پشت اژدهای مخوفی که اسبان و مردان را می بلعید و زهری زرگون به بلندای نیزه ای از او فوران می زد، به هنگام نیمروز، اجاقی افروخته و در دیگ آهنین، برای خود، غذا می پخت. اژدها تفسید (= گرم شد) و خیسید و به گرشاسب حمله ور شد. اما سر انجام گرشاسب با دلیری هرچه تمامتر به جنگ با آن اژدهای سهمناک سه کله سه پوزه شش چشم با هزار چالاکی و نیرنگ پرداخته و او را از پای در آورد. نریمان هم در اصل لقبی برای گرشاسب ادبیات اوستایی بوده، اما در شاهنامه جدّ اعلای رستم است که بدست اهالی دژ سپند کشته می شود و رستم نوجوان، نیرۀ نریمان به انتقام خون او، دژ مذکور را به آتش می کشد.

اما علت اینکه چرا رستم به عنوان پهلوان یکه تاز و بی همال حماسه ایران مطرح شده است باید گفت به دنبال استیلابی که سکاها و آریایی مقارن با سالهای نخستین میلاد مسیح و در اوایل عهد پارتیان اشکانی در امور سیاسی و زندگی اجتماعی در ماوراء النهر بدست آورده بودند، زمینه را برای پروراندن داستان های مربوط به قهرمان خود رستم، توسط راویان و ناقلان هنرمند آن سامان، مساعد یافتند تا جایی که افسانه های این پهلوان دلاور، علاوه بر مشرق ایران، حتی همه افسانه های پهلوانی نجد مرکزی و غرب ایران را تحت تأثیر قرار داده و مجذوب خود ساخت. آنگاه رفته رفته رستم در همان دوره پارتیان اشکانی، پهلوان بی همال سراسر ایران زمین شد؛ به نحوی که دیگر برای او هموردی تصور نشد و تاریخ زندگی او را از عصر پیشدادیان تا کیانیان امتداد دادند. در این میان ذکر ماجراهای رستم و جایگاه او در حماسه، با رشد و پویایی بسیار بدانجا رسید که در دوره های بعدی، رستم، تنها محور اصلی حماسه است و جایی برای مانور هیچ پهلوانی به جز او باقی نمی ماند؛ مگر آنکه به نحوی از او شکست بخورد. اما برخلاف آنکه در سرتاسر ادبیات اوستایی و پهلوی از گرشاسب ستایش می شود، در شاهنامه اما، این گرشاسب جایی ندارد! از سوی دیگر با آنکه شاهنامه، «سراپا هیچ نیست مگر حدیث رستم»، اما در سرتاسر اوستا و قسمت اعظم متن های پهلوی متقدم و به احتمال بسیار زیاد در خداینامه پهلوی نیز، کمترین نامی از رستم به میان نیامده و همه آثار ادبیات زردشتی تھی از داستان های مربوط به رستم است. علت تھی بودن اوستا، خداینامه و بخش عمده ادبیات پهلوی از نام رستم و داستان های او لزوماً دشمنی زردشتیان با رستم نبوده است؛ زیرا با توجه به آنکه در متون اوستایی و پهلوی بارها از

دشمنان اصلی ایرانیان مانندضحاک و افراسیاب و حتی ارجاسب تورانی کشته‌زردشت یاد شده است، بیان این نکته که «چون رستم، اسفندیار شاهزاده بهدین یزدان پرست را کشته است؛ پس نام رستم بدین سبب در اوستا و متن های پهلوی حذف شده»، سخنی چندان منطقی به نظر نمی رسد.

در خصوص این نکته هم که چگونه داستان رستم به شاهنامه فردوسی راه یافته است، می توان گفت که در یک دوره، در شرق ایران، همه ماجراهای رستم در یک کتاب مهم حماسی به نثر پهلوی گرد آمده بود. مسعودی می گوید خبر رستم در کتاب کیکین آمده است که به عقیده دو منیار مصحح فرانسوی مروج الذهب نام صحیح این کتاب، سکیسران بوده است؛ اما البته امروزه از آن کتاب هیچ گونه اثری در دست نیست. ابن مقفع، سکیسران را به قول مسعودی از فارسیه الاولی (پهلوی) به عربی ترجمه کرد. در کتاب پهلوی سکیسران، همه اخبار رستم و پهلوانی های او، کارهای کیخسرو، و گرفتار نمودن قاتلان سیاوش پسر کیکاووس و چاره گری های رستم و جنگهای ایرانیان و تورانیان ذکر شده بود. بنابر این می توان حدس زد که داستان های رستم از قرن به قرن دیگر و از ناحیه ای به ناحیه ای دیگر در افواه مردم؛ قصه گویان و نقلانی که هریک دارای ذوق و سلیق گوناگون بوده اند، نقل می شده است. اما در باره رویارویی رستم و اسفندیار اسطوره ای یا نیمه تاریخی: دلیل اصلی ذکر نشدن نام رستم در اوستا، مقدم بودن عصر اوستا بر زمان شکل گیری و تدوین قصه ها و داستان های مربوط به زال و رستم، در سیستان و ماوراءالنهر است. ورود داستانهای رستم پهلوان و آمیخته شدن و تلفیق داستان هایش با گذشتگان یعنی روایات پیشدادیان و کیانیان - که اسفندیار جزو آنان است - درسالهای حدود میلاد مسیح در شرق ایران و ماوراءالنهر و سیستان، اتفاق افتاد. در سالهای نخستین مسیحیت، دیگر بلخ و شمال شرقی نجد ایران از مراکز اصلی دین زرتشتی، به شمار نمی آید، بلکه مرکزیت دین زرتشتی به بخش مرکزی و غربی نجد ایران و به ویژه پارس انتقال یافته است. در بخش غربی نجد ایران، موبدان زرتشتی عصر ساسانی، طبعاً چنانکه می بایست، به محتوا و مندرجات اوستای مقدس خود شان، بسیار پای بند بوده و نه تنها خود، حاضر نبوده اند که متونی که به نظرشان مقدس بوده است، با هیچ گونه روایت دیگر - اعم از محلی و غیر محلی - که متعلق به خارج از حوزه زرتشتی است بیامیزند، بلکه خود را ملزم می دانسته اند که اجازه چنین تلفیقی را به کسان دیگر نیز ندهند. آنها، افزودن هر گونه روایت و نکته تازه ای را به متون مربوط به دین خود، گناه عظیم و بدعت گذاری، تلقی می نمودند و در مجموع، تعصب عقیدتی و نظارت سختگیرانه آنها، مانع از آن شد که عناصر جدیدی همچون داستان رستم را به روایات سنتی خود، در حوزه دینی بیفزایند. اما حماسه ها در تمدن ماوراءالنهر با تسامح و تساهل هرچه بیشتر، بطور آزادانه و به دور از اعمال نظر های آن متعصبان، رشد پویای خود را ادامه داد و ناقلان حماسه ها و عامه مردم، رستم پهلوان را به قهرمانی بی همتا و محبوب حماسه ملی ایران تبدیل نمودند. این حماسه ها به صورت شفاهی و سینه به سینه در افواه مردم، جاری بود و در بستر زمان شاخ و برگهایی بدان افزوده گردید و رستم که دوره زندگانی اش در ادبیات حماسی ماوراءالنهر از عصر منوچهر پیشدادی آغاز گردیده بود تا زمان کی گشتاسب و اسفندیار و بهمن ادامه یافته است. در آغاز داستان قتل رستم، فردوسی از پیری به نام آزاد سرو سخن می گوید که از مردم سیستان است و نامه خسروان و بسی رزم رستم به یاد داشته و از ملازمان احمد بن سهل (از بزرگان عهد سامانی) بوده است. البته فردوسی داستان رزم های رستم را خود شخصاً از آزاد سرو شنیده بلکه با استفاده از مآخذی همچون شاهنامه ابومنصوری و یا با مراجعه به یک داستان منفرد حماسی دیگر، که روایات آزاد سرو در آن منعکس گردیده، ماجراهای رستم را نقل کرده است. در این حماسه های پویا و مترقی، اسفندیار نیمه تاریخی و متعلق به عصر

[Geldner, ibid.]

آوانویسی:

m hū paiti adōanəṃ hō imāṃ ḡāaṭ yimō frašūsaṭ raočā ā upa rapiθw
zaṃ aiwišvaṭ suwrya zaranaēnya avi dim sifaṭ aštraya uit yaojanō friθa
spənta ārmaite frača šva vīča nəmaṇha barəθre pasvaṃča staoranāṃ ča
mašyānaṃča [Reichelt, 1968:88-89]

تلفظ فارسی:

آت ییمو فرشوست رتوجا آ اوپ ریشوم هو پیتی اذونم هئ مئ مم زم ایویشوت سووری زرتین ی
اوی دیم سیفت اشتری اویت یوجنو فریت سینت آرمئیت فرچ شو ویچ نمنگهه برثر پسونم چ ستورانم
چ مشیانم چ

ترجمه فارسی:

آنگاه جم به طرف روشنی < در هنگام > (به سوی) نیمروز (= جنوب) به راه خورشید، پیش رفت. او این زمین را با خیش
زرین < به جنبش درآورد > (وسعت داد) و با سلاح (= دشنه) آن را زیر و رو (= ناهموار) کرد و < الهه زمین را گفت >
خواهش می کنم ای سپندار مذ عزیز، فراز رو و بیش فراخ شو تا رمه ها و ستوران و مردمان را برتابی .

سده. سده. سده. سده. سده. سده. سده. سده. سده. سده. سده. سده. سده. سده. سده. سده. سده. سده. سده. سده. سده. سده.

سده. سده. سده. سده. سده. سده. سده. سده. سده. سده. سده. سده. سده. سده. سده. سده. سده. سده. سده. سده. سده. سده.

سده. سده. سده. سده. سده. سده. سده. سده. سده. سده. سده. سده. سده. سده. سده. سده. سده. سده. سده. سده. سده. سده.

سده. سده. سده. سده. سده. سده. سده. سده. سده. سده. سده. سده. سده. سده. سده. سده. سده. سده. سده. سده. سده. سده.

[Geldner, 2003: 8-9]

آوانویسی:

m vīšāvayaṭ aēva θrišva ahmāṭ masyehīm yaθa para ąm zaṭat yimō imā
ahmāṭ astəm iθra fračarənta pasvasča staorāča mašyāča hvąm anu uštīm
zaošəmča yaθa kaθača hē zaošō [Reichelt, 1968:89]

تلفظ فارسی:

آت یموئی مَم زَم ویشاویت ائو یریشو اهمات مَسِیهِم یثَ پَرَ اهمات اِستِم ایشَرَ فِرَجَرِنَتَ پَسوَسِجَ
سِئوراجَ مَشِیاجَ هومَ ئو اوشتیم زَنوشِم چَ یثَ کَنجَ هِ زَنوشُ

ترجمه فارسی:

آنگاه جم این زمین را به قدر ثلث حجم آن، فراخی بخشید، پس رمه‌ها، ستوران و مردمان بنا به میل و اراده خویش در آن، رفت و آمد کردند.

بنا بر فرگرد دوم وندیداد اوستا، زمین باز هم مجدداً نخست پس از گذشت ششصد سال و بعدها پس از گذشت نهصد سال از زندگانی و شهریاری جمشید، مملو از مخلوقات گوناگون می شود؛ به نحوی که این موجودات، جای برای ماندن نمی یافتند و هر بار نیز جم، مانند گذشته با درخواست از سپنتا آرمیتی که از نمادها و تجلیات اهورامزدا بوده در پی چاره جویی برای آن برآمده است.

دینکرد هفتم: همپرسگی جم و اهورامزدا، پذیرفتن جمشید، چهار پیشه (= طبقه) را از اهورامزدا، بالاندن و افزودنی بخشیدن جم، جهان را. [Madan, 1911:595]

حرف نویسی:

W mt` BYN AHRN zm'nk` PWN ZK Y 'whrmzd hmpwrsgh OL
jmšyt Y wywngh'n 'pš MN 4 pyšk Y dyn Y AYT 'slwnyh W
'ltyšt'lyh W w'stlywšyh W hwtwhšyh MKBLWN. 4 pyšk Y AYT
'slwnyh W 'ltyšt'lyh W w'stlywšyh W hwtwhšyh W ptš pl'hynyt W
w'lynyt W whšynyt gyh'n W wyn'lt' PWN ptm'n Y 'wz d'm 'mlg W
'zlm'n W 'swyšn W 'pwyhšn W pl'hw' w pwlwšyt'.

آوانویسی:

ud mad andar any zamānag pad ān ī ohrmazd hampursagīh ō
jamšēd ī wīwanghān u-š az čahār pēšag ī dēn ī ast: āsrōnīh ud
artēštārīh ud wāstaryōšīh ud hu-tuxšīh padīft čahār pēšag ī ast āsrōnīh
ud artēštārīh ud wāstaryōšīh ud hu-tuxšīh ud padīš frāxēnīd ud wālēnīd
ud waxšēnīd gēhān ud winārd pad paymān ī ōz dām a-marg ud a-
zarmān ud a-sōyišn <ud> a-pōyišn ud frāx ud pouru šēdā

تلفظ فارسی:

اُد مَد اَنَدَر نئی زَمانگ پَد اَن نئی اُوهرمزد هَم پُرسگیه اُ جَمشِد نئی وِیونگهان اُش از چَهار پِشگ نئی
دِئ نئی اُست آسرنیه اُد اَرشتاریه اُد واستری شیه اُد هُوئخشیه پَدیرفَت چَهار پِشگ نئی اُست آسرنیه اُد

آرتشتاریه اُد واسترئُ شیه اُد هُو تُخشیه اُد پدیش فراخنید اُد والیند اُد وَخشید گِئهان اُد وِنارد پَد پیمان ئی
 از دام امرگ اُد آزمان اُد آسویشن اُد آپویشن اُد پُونورُ شندا.

ترجمه فارسی:

و در زمانی دیگر، برای همپرسگی (= هم سخنی)، اهورامزدا، با جم درخشان، پسر ویونگهان، آمد و به خاطر پذیرش <جم>
 چهار طبقه دینی را که شاه - مؤبدی، رزم آوری، کشاورزی و دست پیشگی (= صنعتگری) است، <یعنی> <هر> چهار پیشه
 را، آسرونی (= مؤبدی)، ارتشتاری، واستریوشی و هُو تُخشی از آن اوست؛ که بواسطه آن، جهان را فراخ کرد، بیالاند و رشد داد
 و بیاراست. آفریدگان را به نیروی پیمان (= تعادل)، بی مرگ، پیر ناشدنی، نکاستنی، فساد ناپذیر، عاری از گرسنگی و تشنگی
 نموده، فراوانی و نظم <بدانان> بخشید

چهار پیشه (= طبقه) پذیرفتن جمشید از اهورامزدا که در دینکرد هفتم، انعکاسی از آن آمده است، تأکید کننده بر این نکته نیز
 می تواند باشد که جمشید به عنوان نخستین پدر و شاه انسان ها در اساطیر آریایی، همه گونه وظایف آسرونی (= شاه - مؤبدی)،
 واستریوشی (= برکت بخشی و تولید اقتصادی از طریق کشاورزی و دامپروری)، ارتشتاری (= رزم آوری) و هُو تُخشی (= دست
 پیشگی و صنعتگری) را توأم با یکدیگر، بر عهده داشته است.

ا ۱ ۱۶۰-۱۶۱ ۱۱۹
 ۱۶۱-۱۶۲ ۱۶۳-۱۶۴ ۱۶۵-۱۶۶ ۱۶۷-۱۶۸ ۱۶۹-۱۷۰ ۱۷۱-۱۷۲ ۱۷۳-۱۷۴ ۱۷۵-۱۷۶ ۱۷۷-۱۷۸ ۱۷۹-۱۸۰
 ۱۸۱-۱۸۲ ۱۸۳-۱۸۴ ۱۸۵-۱۸۶ ۱۸۷-۱۸۸ ۱۸۹-۱۹۰ ۱۹۱-۱۹۲ ۱۹۳-۱۹۴ ۱۹۵-۱۹۶ ۱۹۷-۱۹۸ ۱۹۹-۲۰۰
 ۲۰۱-۲۰۲ ۲۰۳-۲۰۴ ۲۰۵-۲۰۶ ۲۰۷-۲۰۸ ۲۰۹-۲۱۰ ۲۱۱-۲۱۲ ۲۱۳-۲۱۴ ۲۱۵-۲۱۶ ۲۱۷-۲۱۸ ۲۱۹-۲۲۰
 ۲۲۱-۲۲۲ ۲۲۳-۲۲۴ ۲۲۵-۲۲۶ ۲۲۷-۲۲۸ ۲۲۹-۲۳۰ ۲۳۱-۲۳۲ ۲۳۳-۲۳۴ ۲۳۵-۲۳۶ ۲۳۷-۲۳۸ ۲۳۹-۲۴۰

W BYN wyhdn PWN gwbšn Y d't'l 'whrmzd OL ym pyt'k AYK
 ADYN ZK Y L gyh'n pl'yn AYK mlk' wyš BRA OBYDWN W
 ADYN ZK Y L gyh'n w'lyn AYK plphtl BRA OBYDWN W ADYN
 MN L MKBLWN-y gyh'n sl'yšn W plwlšn W srd'lyh W QDM
 nk'sd'lyh'ytwn' BRA OBYDWN AYŠ QDM OLE Y TWB lyš W zy'n
 krtn LA twb'n YHWWN't.

ud andar weh-dēn pad gōwišn ī dādār ohrmazd ō jam paydāg kū ēg
 ī man gēhān frāyēn kū marag wēš be kun ud ēg ān ī man gēhān
 wālēn kū frabihtar be kun ud ēg az man padīr gēhān srāyišn ud

parwarišn ud sālārīh ud abar nigāhdārīh ēdōn be kun kū kas abar
ōy ī did rēš ud ziyān kardan nē tuwān bawād

تلفظ فارسی:

أُد أندر وه دئن پد گوشن ئی دادار اوهرمزدا اُ جَم پَیداگ کُو اِگ آن ئی مَن گَنهان فِراين کُو
مَرگ وئش ب کُن اُد ئِگ آن ئی مَن گَنهان والِن کُو فَرِيه تَر ب کُن اُد ئِگ از مَن پَدِير گَنهان
سَرايشن اُد پَرورشَن اُد سالارِيه اُد اَبَر نگاهدارِيه اِدون ب کُن کُو کَس اَبَر اُی ئی ديد رِش اُد زيان
کردن نِ تُوَان بُوَد

ترجمه فارسی:

و اندر دین به، سخن دادار اهورامزدا به جم <اینچنین> پیداست که: پس جهان مرا بگستران یعنی که اندازه <آن را>
بیشتر کن، پس آنگاه، جهان مرا ببالان؛ یعنی آن را فربه تر (= بزرگتر) کن و آنگاه می بایست که از من پذیرای نگهداری (=)
حمایت)، پرورش و سالاری جهان را و بر نگاهبانی آن، چنان کن (=آنچنان شرایطی را فراهم کن) که کسی را بر دیگر کس،
زخم و زیان کردن، نتوان.